

آنکه مخالف جنبش رستاخیز تغیر است موافق انتحار است



جنبش رستاخیز تغیر بعد از حملات پیهم تروریستی در کشور از جمله آخرین مورد آن انفجار تانکر فاضلاب در چهار راه زنبق شهر کابل که جان صدهاتن از هموطنان مارا گرفته و خسارات هنگفت جانی ومالی را به بار آورد توسط جوانان رسالت مند کشور بصورت خود جوش جهت اعتراض بر اینگونه حملات راه اندازی گردید که مورد استقبال اقشار مختلف مردم در داخل وخارج کشور وحمايت سیاسيون ونماینده های مردم در پارلمان قرار گرفت.

این جنبش یگانه راه حل جلوگیری از تداوم این گونه حملات تروریستی را برکناری مشاور شورای امنیت ملی و استعفای رهبران حکومت وحدت ملی میدانند وبه این باور اند که حلقات سازمان یافته ای در راس حنیف اتمر مشاور شورای امنیت ملی همچو حملات را سازماندهی میکنند که بدون تبنای این حلقات راه اندازی همچو حملات آنها در بهترین وحساس ترین نقاط شهر از طرف تروریست ها ناممکن میباشد.

چنانچه در زمینه همکاری حنیف اتمر با شبکه های تروریستی ادعا های متعددی موجود است از جمله ادعای ظاهر قدیر نماینده مجلس مبنی بر اینکه (گروه داعش از طرف حنیف اتمر حمایت میگرددد) ادعای والی ولایت کنر مبنی بر اینکه (شورای امنیت ملی برای خانواده های اعضای داعش پول میپردازد) ادعای جنرال عبدالرشید دوستم معاون اول ریاست جمهوری ودر آخرین مورد هم ادعای اعضای هیئت رهبری جمعیت اسلامی افغانستان.

بناهرگاه کسانی این حملات تروریستی را واقعا جنایت میدانند بهتر است در بجای مخالف ونقد بی مورد جنبش رستاخیز تغیر ویا هم برچسب های گوناگون به این جنبش وتعبیر بیجای خواست های این جنبش خود راه حلی را که معقول به نظر ایشان میرسد مطرح کنند تاجلو این جنایات گرفته شود. وگرنه این اشخاص فهمیده ویا نفهمیده خود مرتکب اعمال ترو رستی گردیده اند. با احترام

تا هنوز روی تخت سرد خانه خوابیده است



فرهاد میهن‌پور

روایت تلخ حادثه ی خونین جمعه ی گذشته

نامش را نمی‌دانم...؛ خانواده‌اش را نیز نمی‌شناسم. و نمی‌فهمم به کدام ایل و تبار تعلق دارد. اکنون یک پیکر بی‌جان است. گلوله‌ی رویش را شکافته و از پشت سرش برآمده است. پیکر این نوجوان نامراد اینک هشت روز می‌شود در سردخانه‌ی بیمارستان ایمرجنسی خوابیده است. بار اخیر که او را زنده دیدم، جمعه گذشته بود و نفس زنان پیشاپیش تانک گارنیزون در نزدیکی چهاراهی زنبق می‌دوید.

من آهسته گام بر می‌داشتم و گلوله‌های که به سوی اعتراض‌کننده‌گان شلیک می‌شدند را می‌شمردم. من باور داشتم چنانی که به برادرم، فرید باور دارم که این گلوله‌ها من و یاران عدالت خواه مرا نمی‌خورد. من باور داشتم که سربازان ما را نمی‌زنند، فقط می‌ترسانند؛ چنانی که برادر بزرگ دست را برای سیلی زدن بلند می‌کند اما نمی‌زند. اما غریو گلوله‌ها نزدیک‌تر می‌شدند و غرنده‌تر.

ناگهان جوانی از کنارم رد شد و مرا هل داد به دست چپ خیابان و با لهجه‌ای بدخشی گفت که بگریز؛ ظالمان می‌زنند! من نقش زمین شدم و تا برخواستم دیدم ویس‌الدین اکرمی غرق خون است و عده‌ای از دست و پایش گرفته اند و دوان دوان سوی بیمارستان‌اش می‌کشاند.

صدای گلوله همچنان در آسمان بلند بود و اما اینبار اصابت گلوله در ماحول خود را نیز حس می‌کردم. منتظر بودم چه لحظه‌ای تخته‌ی پشتم گرم و سپس شکافته می‌شود و نقش زمین می‌شوم. اینجا صدای ویس‌الدین بار دیگر به گوش ام طنین انداز شد «بگریز که ظالمان می‌زنند» دیگر اعتماد ام از این برادر کلان برخواسته بود و باور کرده بودم که با نیروی قهریه اشرف غنی مواجه هستیم و به هیچ کسی رحم نخواهد کرد. چند قدم پیش مانده بودم که عبدالمتین را غرق خون روی دوش مبارزان دیدم و در چند قدم دیگر کاکا شرین را غرق خون یافتم.

تا خواستم فرار کنم یادم از این کودک آمد که پیشاپیش تانگ می‌دوید. پشتم را نگاه کردم، دیدم تانگ در فاصله‌ی ده متری ام قرار دارد و میله‌های تفنگ به زاویه‌ی چهل و پنج درجه سوی اعتراض‌کننده‌گان بی دفاع پایین است. این کودک را در یک نگاه دیدم کن در پیاده‌رو روی دوپا نشسته است و همچون موسیچه‌ی باران زده ترسیده است. من فرار کردم و با خود گفتم او کودک است، هر قدر ظالم باشند او را نخواهند زد. ساعتی نگذشته بود که فهرستی از شهدای تیر اندازی گارنیزون و محافظان اشرف غنی بر اعتراض‌کننده‌گان از سوی بیمارستان ایمرجنسی بیرون داده شد. در میان لست در کنار نام‌های چهار تن دیگر یک کودک بی هویت نیز نوشته بود. خودم را با سختی به سردخانه بیمارستان رساندم، دیدم همان کودک که از وحشت سپاه قهریه‌ی ارگ همچون موسیچه‌ی در کنار جاده زانو زده بود روی تخت سرد خانه خوابیده است. اینک هشت روز می‌گذرد و خیری از خانواده‌ی این شهید نامراد نیست. به رغم مخالفت مسوولین بیمارستان این عکس را گرفتم تا در صورت پیدا نشدن و ارتشانش نشر کنم. این عکس را نشر کنید تا بتوانیم خانواده اش را پیدا کنیم.

آیا جامعه‌ی گوسفندی مستحق حکومت گرگ‌ها نیست؟



مورد خیمه های تحصن

عبید مهدی

کشورهای امن و با ثبات را مردمی دانا ساخته اند...
در سال ۲۰۱۳ در دهلی بودم. راننده‌های ریکشا از کم بودن حقوق و دستمزد خود اعتراض داشتند. از دولت خواستند که شروع نرخ کار ریکشا از ۵ روپیه هندی به ۱۰ روپیه برسد. دولت نپذیرفت. در نتیجه اتحادیه رانندگان ریکشا دست به اعتصاب کاری زدند. در طول چند روزی که اعصاب کرده بودند، خودشان هم ضرر مالی دیدند و چون قشر فقیر جامعه هستند، به نان شب محتاج بودند. روزانه در حدود ۵ میلیون نفر در دهلی از ریکشا به عنوان وسیله‌ی ترانسپورتی استفاده می‌کنند؛ در نتیجه این ۵ میلیون نفر به وظیفه، محل کار و صنف درسی خود نرسیدند. به همین ترتیب شمار زیادی از شرکت‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی، مکتب‌ها و دانشگاه‌ها برای مدت بیش از یک هفته کاملاً فلج گردیده بودند. بالاخره دولت تسلیم شد و خواست اتحادیه رانندگان ریکشا را پذیرفت. در کمال تعجب دیده شد که دولت هند، گارنیزون خود را برای سرکوب و کشتار معترضین نفرستاد و مردم هم با آنکه به کار و وظیفه‌ی خود دیر رسیده بودند و معاش‌شان کم شده بود، از اتحادیه ریکشا پشتیبانی کردند.

در سال ۲۰۱۶ کارمندان شرکت هوایی بریتش ایرلاینز برای بالاتر بردن حقوق خود در بریتانیا اعتصاب کاری کردند. برای چندین روز پی هم تمام امور کاری این شرکت بزرگ متوقف شد و به ارزش میلیون‌ها پوند به شرکت ضرر مالی رسید. در نهایت شرکت تسلیم شد و حقوق کارمندان را بالا برد.

در سال ۲۰۱۴ در شهر پاریس فرانسه یک حمله‌ی تروریستی شد و ۱۶ نفر کشته شدند. در نتیجه چهار میلیون نفر به خیابان ریختند و برای مدت یک هفته اعتراض کردند و تمام امور زندگی روزمره مختل گردید.

که این وضع قابل قبول نیست. دولت به مردم تعهد سپرد که بیشترین تلاش خود را برای جلوگیری از حملات بعدی به خرج خواهد داد.

از این قبیل مثال‌ها فراوان داریم.

اما بیایید موضوع وطن خودمان را بررسی کنیم :

به قول رئیس‌جمهور، در طی دو سال اخیر بیش از ۷۵ هزار انسان در این کشور کشته شده‌اند. شماری از جوانان نخبه و هدفمند به جاده‌ها ریختند و بالای این وضعیت اعتراض کردند. اما از يك طرف نیروهای مسلح حاضر در محل مرتکب جنایت شده و انسان‌های بیگناه را به کشتن دادند. از جانب دیگر، شماری از مردم، صرف برای اینکه چند دقیقه دیرتر به کارشان رسیده‌اند، از اینجا تا آسمان هفتم سر و صدا می‌کنند. آیا بهتر است که چند روز دیرتر به وظیفه برسیم ولی تغییر اساسی در امنیت ایجاد شود یا اینکه همه روزه کشته شویم؟ امنیت يك مشکل فراگیر و همه شمول است و ممکن است قربانی بعدی شما باشید!











وسط اشک و خاک و خون باقی‌ست، دست‌کم چند امتحان در راه
 که چرا با گلوله می‌بندند، چند سرباز ناجوان در راه
 تازه مردان روبه آزادی، خسیل در خون شناوران در راه
 که چه کرده‌ست تیر یا سینه، که چه دیده‌ست جوجه‌گان در راه
 باز هم بین قصه می‌بینی که دو سه مشکل کلان در راه
 بیرقت که نمداد بیداری‌ست، مانده و می‌خورد تکان در راه
 چار سویت گلوله و دشمن و تو یک روز ناکهان در راه

به همین ساده‌گی زمین نخوری، مرد دل زنده‌ای جوان در راه
 صبح، اخبار، ساعت اول؛ بچه‌ها دانه دانه می‌پرسند
 هر یکی بیرقی تکان دادند، هر یکی زنده زنده جان دادند
 عده‌یی گرم بازی‌اند و هنوز عمق این قصه را نمی‌فهمند
 ظلم بالا و ضعف پایینی، زخم را دانه دانه می‌چینی
 منتها با نکوه و پا برجا، همچنان پهن کرده خویش و بلند
 با لباس تکیده‌ی بی‌تن، با سر دور رفته از گردن

به زمین می‌خوری و می‌خوابی، به زمین می‌خوری و می‌میری
 با تو ای آدم اساطیری، مانده پایمان داستان در راه
 ادهم کاوه




